

خرید کتاب های کنکور

با تخفیف ویژه

و
ارسال رایگان

Medabook.com



مدابوک



دریافت برنامه ریزی و مشاوره

از مشاوران رتبه برتر

هوا کنکور آیدی نوین

۰۲۱ ۲۸۴۲۵۴



فهرست

۲۱۱	درس هفدهم: خاموشی دریا
۲۱۴	درس هجدهم: خوان عدل
۲۱۵	نیایش: الهی
۲۱۹	آزمون‌های کلی سال یازدهم

الکوهی تست‌کنکور

۷	لغت
۸	املا

لغت ابلاهی قاضی

۲۲۴	ستایش: ملکا، ذکر تو گویم
۲۲۴	درس یکم: شکر نعمت
۲۳۴	درس دوم: مست و هشیار
۲۴۰	درس سوم: آزادی
۲۴۵	درس پنجم: دماوندیه
۲۵۲	درس ششم: نی‌نامه
۲۵۸	درس هفتم: در حقیقت عشق
۲۶۳	درس هشتم: از پاریز تا پاریس
۲۶۹	درس نهم: کویر
۲۷۷	درس دهم: فصل شکوفایی
۲۸۰	درس یازدهم: آن شب عزیز
۲۸۵	درس دوازدهم: گذر سیاهش از آتش
۲۹۲	درس سیزدهم: خوان هشتم
۲۹۸	درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ
۳۰۴	درس شانزدهم: کباب غاز
۳۱۴	درس هفدهم: خنده تو
۳۱۸	درس هجدهم: عشق جاودانی
۳۱۹	نیایش: لطف تو
۳۲۳	آزمون‌های کلی سال دوازدهم
۳۲۸	آزمون‌های جامع

لغت ابلاهی قاضی

۱۱	ستایش: به نام کردگار
۱۱	درس یکم: چشمه
۱۷	درس دوم: از آموختن، ننگ مدار
۲۲	درس سوم: سفر به بصره
۲۹	درس پنجم: کلاس نقاشی
۳۵	درس ششم: مهر و وفا
۴۰	درس هفتم: جمال و کمال
۴۵	درس هشتم: پاسداری از حقیقت
۴۹	درس نهم: بیداد ظالمان
۵۴	درس دهم: دریادلان صف‌شکن
۶۰	درس یازدهم: خاک آزادگان
۶۶	درس دوازدهم: رستم و اشکبوس
۷۲	درس سیزدهم: گردآفرید
۷۸	درس چهاردهم: طوطی و بقال
۸۳	درس شانزدهم: خسرو
۹۲	درس هفدهم: سپیده‌دم
۹۶	درس هجدهم: عظمت نگاه
۹۶	نیایش: الهی
۱۰۱	آزمون‌های کلی سال دهم

لغت ابلاهی قاضی

۱۰۷	ستایش: لطف خدا
۱۰۷	درس یکم: نیکی
۱۱۴	درس دوم: قاضی بُست
۱۲۶	درس سوم: در امواج سند
۱۳۱	درس پنجم: آغازگری تنها
۱۳۸	درس ششم: پرورده عشق
۱۴۴	درس هفتم: باران محبت
۱۵۳	درس هشتم: در کوی عاشقان
۱۶۰	درس نهم: ذوق لطیف
۱۶۸	درس دهم: بانگ جرس
۱۷۳	درس یازدهم: باران عاشق
۱۷۷	درس دوازدهم: کاوه دادخواه
۱۸۷	درس چهاردهم: حمله حیدری
۱۹۳	درس پانزدهم: کیوتر طوق دار
۲۰۲	درس شانزدهم: قصه عینکم

تاریخ ادبیات

۳۴۲	تاریخ ادبیات دهم
۳۴۸	تاریخ ادبیات یازدهم
۳۵۴	تاریخ ادبیات دوازدهم
۳۵۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای تاریخ ادبیات دهم
۳۶۲	پرسش‌های چهارگزینه‌ای تاریخ ادبیات یازدهم
۳۶۶	پرسش‌های چهارگزینه‌ای تاریخ ادبیات دوازدهم

پانخ‌نامه و ضمایم

۳۷۲	پاسخ‌نامه تشریحی
۴۲۶	ضمایم
۴۴۴	پاسخ‌نامه کلیدی



توران: سرزمین تورانیان، سرزمینی که فریدون به پسر بزرگ خود، تور بخشید، جمیع بلاد ماوراءالنهر کیخسرو: شاهنشاه خوش نام و آرمانی ایران، پسر سیاوش و فرنگیس و منقرض کننده تمدن توران افراسیاب: شاه اسطوره‌ای توران، پدر منیژه و فرنگیس و قاتل سیاوش که سرانجام به دست نوه دختری اش یعنی کیخسرو کشته می‌شود.

اشکبوس: یکی از پهلوانان سپاه افراسیاب
بهرام*: سیاره مریخ
کیوان*: سیاره زحل

تیغ: شمشیر

ساعد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.

لعل: جواهری سرخ رنگ، اینجا رنگ لعل مورد نظر است.
نعل: کفش، پای افزار، قطعه آهنی که به پاشنه کفش یا به سم چهارپایان می‌زنند.

«همه تیغ و ساعد ز فون بود لعل / فروشان دل خاک در زیر نعل»

ایچ: هیچ، اصلاً اندکی، یک ذره

کاموس*: یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب
گرد*: دلیر، پهلوان

سپردن*: طی کردن [گاهی با ضمه تلفظ می‌شود، همان طور که در بیتی که در ادامه می‌آید، با «گرد» هم قافیه شده است: گرد - سپرد]

گرز: کوبال، نوعی سلاح جنگی از چوب و آهن که سر آن برجسته و گلوله‌مانند بوده است.

کمند: طنابی بلند با سری حلقه‌مانند برای گرفتار کردن انسان یا حیوان

۱- فریدون قلمرو فرمانروایی خود را بین سه پسر خود تقسیم کرده است:

نهفته چو بیرون کشید از نهان / به سه بخش کرد آفریدون جهان نخستین به «سلم» اندرون بنگرید / همه روم و خاور مر او را سزید دگر «تور» را داد توران زمین / ورا کرد سالار ترکان چین

از ایشان چو نوبت به «ایرج» رسید / مر او را پدر شاه ایران سزید ۲- جالب است بدانید که در نجوم قدیم، بعضی ستارات، سعد و بعضی دیگر نحس هستند. بهرام که نشانه جنگ و خونریزی است و کیوان که بالاترین سیاره است، هر دو منحوس به شمار می‌رفته‌اند. به نظر نمی‌آید که فردوسی به صورت اتفاقی نام این دو سیاره را در چنین جنگ سخنی آورده باشد.

[به کسی] تنگ آوردن: سخت گرفتن، در تنگنا قرار دادن، به ستوه آوردن

بند: ریمان، طناب، گرفتاری، تنگنا
«به لشکر پندین گفت کاموس گرد / که گر آسمان را بیاید سپرد / همه تیغ و گرز و کمند آورد / به ایرانیان تنگ و بند آورد»

کجا: که

بر سان: (ادات تشبیه، حرف اضافه) مانند، مثل
کوس*: طبل بزرگ، دهل

«دلیری کلاه نام او اشکبوس / همی بر فروشید بر سان کوس»

هم نبرد: حریف، دو تن که با هم نبرد کنند، طرف مقابل در جنگ
شدن: رفتن

تیز*: تند و سریع

رهام: پهلوان ایرانی که پسر گودرز است.
خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می‌گذارند.

گبر*: نوعی جامه جنگی، خفتان
اندر آمدن: رسیدن، آمدن، داخل شدن
«بشد تیز، رهام با فود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر»

بر آویختن: جنگیدن، نبرد کردن، گلاویز شدن

بوق: شیپور، صور

گران: سنگین، ثقیل

آبنوس*: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گران بهاست. [چوب این درخت، جلاپذیری بالایی دارد و بسیار صاف و هموار می‌شود و به همین دلیل، ارزشمند و زینتی است. مغز آن معمولاً سیاه رنگ است و در ساخت گیتار، پیانو و صفحات شطرنج گران قیمت نیز به کار می‌رود.]

«به گرز گران دست برد اشکبوس / زمین آهین شد، سپهر آبنوس»

بر آهیختن: بیرون کشیدن، برکشیدن، بلند کردن
غمی: خسته

سران: سرداران، بزرگان

«بر آهیفت رهام گرز گران / غمی شد ز پیکار دست سران»



سته^۱: درمانده و ملول، خسته و آزار
روی پیچیدن: روی برگرداندن

قلب سپاه: وسط و مرکز سپاه (مقر فرماندهی)
اندر آشتن: خشمگین شدن، برآشتن

بَر: طرف، سوی
«ز قلب سپاه اندر آشتن طوس / بزد اسب، گاید بر اشکیوس»
تهمتن^۲: قوی هیکل، تنومند، دارنده بدن قوی،
لقب رستم
بر آشتن: خشمگین شدن
جفت: توأم، قرین
«تهمتن بر آشت و با طوس گفت / که رهام را یام باره است هفت»

به آیین: منظم، با نظم و ترتیب
کارزار: جنگ، نبرد

بهزه: آماده، ویژگی کمانی که آن را زه کرده‌اند و
آماده تیراندازی است.
زه^۳: چله کمان، وتر «کمان به زه را به بازو گزند»

رزم آزمای: رزم آزموده، جنگ‌دیده، جنگاور

هماورد^۴: حریف، رقیب
باز جای شدن: به جای نخست بازگشتن، به
مستقر خویش برگشتن
«فروشد کای مرد رزم آزمای / هماورد آمد، مشو باز پای»

خیره: سرگشته، حیران
عنان^۵: افسار، دهانه

عنان گران کردن: ایستادن و متوقف کردن اسب
«کشانی بفندید و فیره بماند / عنان را گران کرد و او را بفواند»
کام^۶: مراد، آرزو، قصد، نیت «تهمتن هین داد پاسخ که،
تام / چه پرسی؟ گزین پس نبینی تو کام»

پُتک^۷: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب
ترگ^۸: کلاه‌خود

بارگی^۹: اسب، «بار» نیز به همین معنی است.
«کشانی بدو گفت، بی بارگی / به کشتن دهی سر، به یکبارگی»^۲

برخاش جو: جنگ طلب، ستیزه‌جو
نبرده: جنگجو، نبردکننده، دلیر

سلیح^{۱۰}: افزار جنگ، ممال سلاح
فسوس: ریشخند، استهزا، تمسخر
مزیح^{۱۱}: ممال مزاح، شوخی
«کشانی بدو گفت، با تو سلیح / نبینم همی پژ فسوس و مزیح»

نازش: نازیدن، تکبر، افتخار کردن
اندر کشیدن: به داخل کشیدن، به درون کشیدن
«پو نازش به اسب گرانمایه دید / کمان را به زه کرد و اندر کشید»

بر: ۱- (حرف اضافه) روی، به ۲- پهلوی، سینه
«یکی تیر زد بر بر اسب او / که اسب اندر آمد ز بالا به روی»

گرانمایه: ارزشمند، گنایه از عزیز
جفت: همنشین، همانند، زوج
«بفندید رستم، به آواز گفت / که، بنشین به پیش گرانمایه هفت»

سزیدن: لایق بودن، سزاوار بودن
داشتن: نگاه داشتن
کنار: آغوش، بغل

بر آسودن: استراحت کردن، آسایش یافتن
«سزگر بداری سرش در کنار / زهانی بر آسایی از کارزار»

سندروس^{۱۲}: صمغی زرد رنگ
«تنی، لرز لرزان و، رخ، سندروس»

خیره خیر: بیهوده

رنجه داشتن: آزدن، اذیت کردن
بداندیش: بدخواه، بدسگال
چوبه: واحد شمارش و ممیز برای شمردن تیر است.

خدنگ^{۱۳}: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه
می‌سازند. «خلنگ: نام گیاهی است، علف جارو»
«گزین کرد یک پویه تیر فدنگ»

۳- در این بیت‌ها که مربوط به ورود رستم به جنگ ایرانیان با
کاموس کشانی است، علت پیاده‌بودن رستم مشخص می‌شود:
«درنگی نبودم به راه اندکی / دو منزل همی کرد زخمش یکی
کنون شَم این بارگی کوفته‌ست / ز راه دراز اندر آشوفه‌ست»

۱- «سته» به معنی آزرده نیز هست و «سته‌گشتن» یعنی
خسته، عاجز و آزرده گشتن. این که واژه‌نامه کتاب درسی
«سته» را «آزار» معنی کرده است، چندان درست به نظر
نمی‌رسد و لغت‌نامه‌های معتبر، آن را تأیید نمی‌کنند.

۲- تهمتن (tahmant/tahmtan): این واژه را معمولاً
تنومند و قوی جثه معنی می‌کنند، اما در زبان‌های باستانی
«تهم» معنای چالاک و چابک نیز می‌دهد؛ بدین اعتبار
بی‌راه نیست اگر بگوییم «تهمتن» یعنی دارای تن چابک و
چالاک و ورزیده. «تهم» در واژه «تهماسب» نیز دیده می‌شود
و «تهماسب» به معنی «دارنده اسبان چالاک» است، البته
معنای رایج‌ترش «دارنده اسب فربه و زورمند» است.



پیکان: فلز نوک تیز سر تیر و نیزه
شست: انگشترمانندی از جنس استخوان که در
انگشت شست می‌کنند و در وقت کمان‌داری، زه
کمان را با آن می‌گیرند.
اندر زمان: فوراً، بلافاصله

فَرّ / فَرّ: شکوه، جلال، فروغی ایزدی که بر دل هر
کس بتابد او را بر دیگران برتری می‌دهد.
گیتی‌فروز: روشن‌کننده دنیا، فروزنده دنیا
«به همیشگی، تیره‌لون گشت روز / همی‌کاست زو، فرگیتی فروز»

رجزخوانی: خواندن اشعار به هنگام نبرد برای
مفاخره و خودستایی

کج حکمت: عامل ورعیت
عامل: حاکم، والی

زجر: آزار، اذیت، شکنجه
مصادره: تاوان گرفتن، جریمه کردن
«پس به زهر و مفاداره از وی بازستانی و در فزینه نهی»

دفع: دور کردن، برطرف کردن
مضرت: زبان، گزند رسیدن
درحال: فوراً، بی‌درنگ
«پادشاه فُهل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال»

جاه: مقام، درجه
دَد: جانور درنده، مانند شیر، پلنگ و گرگ

۱- واژه‌های «جاه» و «دَد» در متن درس نیستند و فقط در
واژه‌نامه آمده‌اند.

برای حرف‌های ما

واژه	معانی و نمونه‌ها
بالا	۱- مقابل پایین «بالای خاک هیچ عمارت نکرده‌اند / کز وی به دیر و زود نباشد توفلی» (سعدی) ۲- قد و قامت «شیوه و ناز تو شیرین، خط و خال تو ملیح / پشم و ابروی تو زیبا، قد و بالای تو فوش» (هاقنق)
تیز	۱- بُرنده، مقابل گُند «تومتن بقتید کاه را بید / یکی تیغ تیز از میان برکشید» (فردوسی) ۲- شتابان، سریع، تند «به میدان عشق تو در اسب سودا / همی تافتم تیز و در سر فتادم» (سعدی) ۳- شعله‌ور، سوزان «از صمبست پادشاه پیر هیژ / چون پنبه نرم ز آتش تیز» (نظامی)
تیغ	۱- شمشیر «ز بانس به کردار بر تنه تیغ / به پیری عقاب اندر آرد ز میغ» (فردوسی) ۲- بلندی کوه، سر کوه «یکی پای دارم بدین تیغ کوه / پرستشگه بنده دور از گروه» (فردوسی)
جفت	۱- توأم، قرین «چو بشنید رستم به گودر ز گفت / که گفتار تو با فرد باد جفت» (فردوسی) ۲- همسر، همنشین، مونس «بفرمود تا دیو چون جفت او / همی بوسه داد از پرو و سفت (شانه، دوش) او» (فردوسی) ۳- زوج، مقابل فرد «هیچ محتاج گرو نیست که دل فواید برد / فم ابروی تو گر طاق بر آید باد جفت» (اوهسی مراغه‌ای)
زه	۱- (ادات تحسین) آفرین، احسنت «احسنت و زه ای نگار زیبا / آراسته آمدی بر ما» (سنایی) ۲- چلّه کمان «با قد فم گشته راه عشق رفتن مشکل است / در جوانی به که این زه بر کمان بند کسی» (هائاب)
شدن	۱- رفتن، عزیمت کردن «چون باد پهنه آمدی تنگ بزم / خاکم به دو دیده بر فشانندی و شدی» (سنایی) ۲- گشتن، گردیدن «ففتی و به ففتنت پرانگنده شریم / بر فاستی و به دیدنت زنده شریم» (سعدی)
فسوس	۱- استهزا، ریشخند، تمسخر «دی‌گله‌ای ز طره‌اش، کردم و از سر فسوس / گفت که این سیاه کج، گوش به من نمی‌کند» (هاقنق) ۲- دریغ، حسرت، تأسف «بک شب که دوست فتنه فتنه است زینهار / بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس» (سعدی) ۳- افسون، حیلّه «گفته بودی همه زرقند و فریبند و فسوس / سعدی آن نیست و لیکن چو تو فرمایی، هست» (سعدی)

واژه	معانی و نمونه‌ها
کجا	۱- (ادات پرسشی) کدام جا، کدام مکان «میدان سفن مراست امروز / به زمین سفتی کجاست امروز» (نظامی) ۲- که (حرف ربط) «بزرگان کجا با سیاوش بدند / نیستند پیکار و فامش بدند» (خردوسی)
گران	۱- سنگین، ثقیل «سینه تنگ من و بار غم او هیاهات / مرد این بار گران نیست دل مسکینم» (هاقن) ۲- بزرگ، عظیم «به کارهای گران، مرد کار دیده فرست / که شیر شَرزه درآرد، به زیر فم کند» (سعدی) ۳- قیمتی، پربها، ثمین «دیار به دل فروخت، نفروخت گران / بوسه به روان فروشد و هست ارزان» (روذکی)



گروه واژه‌های املائی

لحن طنزآمیز - کاموس گُرد - گرز و کمند - کوس و دُهل - رهام و اشکیوس - درخت آبنوس - ستوه و ملول - رستم تهمتن - کمان به‌زه - عنان و افسار - اسب و بارگی - بیهده مرد پر خاشجوی - سلیح و جنگ‌افزار - فسوس و مزیح - رخ سندروس - شست و قلاب - حجب و پرده - رجز خوانی پهلوانان - اغراق و بزرگ‌نمایی - وتر و چلّه - کمان - صمغ زرد رنگ - سیاره زحل - مزاح و شوخی - زجر و مصادره - دفع مضرت عامل

تمرین‌های املائی

۱- با توجه به معنی، املائی مناسب هر واژه را انتخاب کنید.

- | | | |
|-----------------------|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱) قلاب ماهیگیری: | ☐ شصت | ☐ شست |
| ۲) پارچه از جنس کتان: | ☐ خیش | ☐ خویش |
| ۳) چیره‌شدن: | ☐ غلبه | ☐ قلبه |
| ۴) وارونه: | ☐ مغلوب | ☐ مقلوب |
| ۵) پیروزی: | ☐ نصر | ☐ نسر |
| ۶) وسیله جنگ: | ☐ صلاح | ☐ سلاح |

۲- املائی درست هر واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید.

- منم امروز و تو و مطرب و ساقی و حسود / خویشان گو به در حجره بیاویز چو (خویش - خیش)
 - «خواجو» اهل دلی، سینه سپر باید ساخت / پیش هر تیر که از (شصت - شست) (قضا - غزا) می آید
 - تیری که برکشد (زهل - زحل) از جعبه (اجل - عجل) / چشم منافق تو بدان تیر خسته باد
 - رایت (منصور - منثور) و تیغت تیز و ملک مستقیم / دولت پیروز و بخت نیک و (تبعث - طبعث) شادخوار
 - (قاضیان - غازیان) را ز پی غارت و سهم / قوت از اسب و (سلاح - صلاح) و خدَم است
 - گر خطا گفتم و (مغلوب - مقلوب) و پراکنده، مگیر / ور بگیری تو مرا، بخت نوام افزایی
- ۳- غلط‌های املائی را پیدا کنید و املائی صحیح آن‌ها را بنویسید.

- آفتاب گرم و خشک، ماه سرد و تر، زهل سرد و خشک است و این مزاج مرگ است. مشتری گرم و تر و این مزاج حیات است. مزیح در قایت گرمی و زهره در نهایت تری. عطارد حریف موافق.
- هر که سلاح آن ساعته را فرو گذاشت، چگونه می‌توان گفت او را در عواقب کارها نظری است؟
- شاهزاده چون در زمان سلامت و صحت، به مقر ملک و دولت باز رسید، آن‌چه حادث شده بود بازگفت و شکایت را تقریر کرد. شاه بفرمود تا وزیر را بر دار زدند و این جزای آن کس است که اوامر و نواهی پادشاه را به قدر وسع و امکان، به امتثال و اطاعت، استقبال نکند.
- اعرابی ای سمغ همی‌جوید. آن را ببنداخت و گفت: بدا به حالش، دندان‌ها را رنج همی‌دهد.
- همیشه حق منصور بوده است و باطل مقهور و ایزد تعالی خاتمت محمود و عاقبت مرزی، اصحاب سلاح و امانت را ارزانی داشته است.

پرش های چهارگزینه ای

۱۸۰- معانی کدام واژه کاملاً درست است؟

- (۱) سمند: اسبی که رنگش مایل به سرخی باشد.
 - (۲) دستار: پارچه‌ای که به دور سر بپیچند، دلق، عماقه
 - (۳) تعلیقات: پیوسته‌ها، یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب
 - (۴) شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه ماهور
- ۱۸۱- در میان واژه‌های داده‌شده، معنی چند واژه نادرست است؟
- (اوان: فرومایه)، (معصیت: گناه)، (شکر: ناپسند)، (مسخرگی: دلکی)، (لهو: بازی و سرگرمی)، (استماع: گوش دادن)، (تکریم: گرامیداشت)، (دوات: جوهردان)، (مغلوب: وارونه)
- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

۱۸۲- مترادف واژه‌های «طمأنینه، الزام، دانگ، عتاب، صاحب‌دل» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟

- (الف) آن سرزنش که کرد تورادوست، «حافظا» بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده‌ای
(ب) «شهریارا» سر آزاده نه سربار تن است چه ضرورت که دم از سر مگویی بزیم؟
(ج) چه شد که بخش من از دور زندگانی تلخ ز نیش و نوش جهان نیش بود و نوش نبود
(د) غبار آلود امکان را صفا در بی خودی باشد که دریا باعث آرامش سیلاب می‌گردد
(ه) عارف به خدا می‌رسد از گردش چشمی در نیم نفس بحر هم‌آغوش حباب است
- (۱) د، ب، ج، الف، ه (۲) ب، د، ج، الف، ه (۳) ب، د، ج، ه، الف (۴) د، ب، ه، الف، ج

۱۸۳- معنی چند واژه از ردیف «الف» در ردیف «ب» نیامده است؟

- (الف) بدگهر، تقریر، سگالش، کژطبع، اوان، کمیت، باب دندان، قریحه، مفتول
(ب) بدخواه، اسب سیاه‌رنگ، دلخواه، سیم، هنگام، بدسلیقگی، بد ذات، استعداد، نوشتن
- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

(خارج از کورس آسانی ۹۸)

۱۸۴- در کدام گزینه، معنی مقابل هر دو واژه، درست است؟

- (۱) (گلشن: باغ) (دشنه: شمشیر)
(۲) (بیغوله: ویرانه) (غارب: فرو رفتگی)
(۳) (لاجرم: ناگزیر) (جُند: سپاه)
(۴) (نسیان: فراموشی) (دستار: تن پوش)

(تجربی ۹۸)

۱۸۵- معنی مقابل کدام گروه واژه‌ها، درست است؟

- (الف) پلاس: جامه‌ای خشن و پشمینه که درویشان پوشند.
(ب) خانقاه: محل اجتماع درویشان و مرشدان را گویند.
(ج) تقریظ: اشعار ستایش‌آمیز درباره یک شخص یا یک کتاب
(د) مکاری: کسی که با مکر و حيله بر گروهی مسلط می‌شود.
- (۱) الف، ب (۲) الف، ج (۳) ب، د (۴) ج، د

(کانون فرهنگی آموزش ۹۸)

۱۸۶- معنای نادرست واژه‌ها در کدام گزینه بیشتر است؟

- (۱) (پدرام: آریانده) (ستوه: ستایش‌شده) (دمان: خروش)
(۲) (عنود: لجبازی) (ندامت: پشیمان) (معاصی: گناهان)
(۳) (اوان: هنگام) (استرحام: رحم کردن) (الزام: ضرورت)
(۴) (افسر: دیهیم) (هماورد: رقیب) (درع: کلاه‌خود)

۵۱۲- کدام بیت فاقد غلط املائی است؟

- ۱) حدیث حول قیامت که گفت واعظ شهر
- ۲) در دیده خورشید چو یک ذره حیا نیست
- ۳) حافظ اگر چه در سخن، خازن گنج حکمت است
- ۴) او همه اسرار کاین موسم نشاید روزه داشت

۵۱۳- در کدام عبارت غلط املائی یافت نمی شود؟

- ۱) به چه تأویل توقف روا داشتی، و از آن زندگانی که در فراق دوستان گذرد چه لذت توان یافت؟
- ۲) ملک و لشکر در ذکر مساعی حمید و مآثر مرزی آن زاغ غلو و مبالغت نمودند و اطناب واجب دیدند.
- ۳) چو روباه ضخامت جثه بدید و محابت آواز بشنید، طمع دربست که گوشت و پوست فراخور آواز باشد.
- ۴) هر که از این چهار خصلت یکی را محمل گذارد، روزگار حجاب مناقشت پیش مرادهای او بدارد.

۵۱۴- در کدام بیت غلط املائی یافت می شود؟

- ۱) سر هر کس که گرم از باده منصور می گردد
 - ۲) چو بحر، طبع تو بخشنده گوهر منظوم
 - ۳) درخزیدم به گوشه ای خالی
 - ۴) به بوی لعل میگوئش به ظلماتی درافتادم
- ۵۱۵- در متن «این مثل بدان آوردم تا بدانی که چون با ملک این کردی دیگران را در تو امید وفاداری و طمع حق گذاری نماند و هیچ چیز ضایع تر از دوستی کسی نیست که در میدان کرم پیاده باشد و هم چنان نیکویی کردن به جای کسی که در مذهب خود اهمال حق و نصیان و فراموشی شکر جایز شمرد و پنددادن آن را، که نه در گوش گزارد و نه در دل جای دهد، و سرگفتن با کسی که سخن چینی صخره بیان و پیشه بنان او باشد.» چند غلط املائی وجود دارد؟

۱) دو ۲) سه ۳) چهار ۴) پنج

آزمون های کلی سال یازدهم

آزمون اول

۵۱۶- «گام، مردانگی، بدیهه گویی، مهد» به ترتیب، معانی کدام واژه ها است؟ (خارج ۹۸)

- ۱) خطوه، حمیت، بالبداهه، محمل
- ۲) خطوه، مساعدت، بالبداهه، هودج
- ۳) خطوات، غیرت، ارتجالاً، کجاوه
- ۴) پای افزار، متعصب، ارتجالاً، کجاوه

۵۱۷- معنی کدام گروه از واژه ها، تماماً درست است؟

- ۱) (ارک: دژ)، (ملول: آزرده)، (فلاکردن: سرگرم شدن)، (زبونی: درماندگی)
- ۲) (وقعیت: یاری کردن)، (گشن: انبوه)، (متصد: شکارگاه)، (ثقت: اطمینان)
- ۳) (عیار: سنجه)، (مظاهر: پشتیبانی)، (طاعن: عیب جو)، (غزا: جنگ)
- ۴) (خوالیگر: آشپز)، (بار: رخصت)، (مجادله: پشتیبانی)، (الحاح: پافشاری کردن)

۵۱۸- در کدام گزینه معانی مقابل واژه ها، تماماً درست است؟

- ۱) سترگ: بزرگ، عظیم، انبوه
- ۲) پایمردی: شفاعت، میانجی گری، خواهشگری
- ۳) اهتزاز: افراشته، برافروختگی، جنبیدن
- ۴) مشعشع: درخشان، تابان، به اشتباه افتادن

۵۱۹- واژه های کدام گزینه به ترتیب در معانی «پنهان، زیبایی، غیر تمند، بدیهه گویی، حلقه» آمده است؟

- ۱) مخفی، صلابت، حمیت، ناگهان، قلاذه
- ۲) مهجور، وجاهت، عصیت، ارتجالاً، عقد
- ۳) محجوب، جمال، تعصب، بی درنگ، مخنقه
- ۴) مستور، صباحت، متعصب، بالبداهه، چنبر



واژه‌های متشابه از جهت آوایی و املائی

(۱) ثنا: ستایش سنا: روشنی	(۲) شَبه: مانند شَبه: سنگی سیاه و بَرّاق / شَبیح: سایه
(۳) قربت: نزدیکی غربت: دوری	(۴) حیات: زندگی حیاط: محوطه
(۵) صبا: باد صبا که هنگام صبح از جهت شمال شرقی می‌وزد و بیک عاشقان است. سبا: نام کشور یمن امروزی که بلقیس، فرمانروای آن جا بود.	
(۶) مُطاع: فرمانروا، اطاعت‌شده مُتاع: کالا	(۷) بَهر: برای بَحر: دریا
(۸) منسوب: نسبت‌داده‌شده منصوب: گماشته‌شده به کاری	(۹) بَط: مرغابی بُت: مجسمه‌ای که برای پرستش سازند
(۱۰) ذُلّ، خواری زَلّ، لغزیدن / زَلّ، آفتاب سخت گرم و بی‌ابر / ظِلّ، سایه / ضَلّ، گمراهی	

گروه واژه‌های املائی

فضل و رحمت - ثنا و ستایش - عَزَّ و ذُلّ - خدای عَزَّ و جَلّ - طاعت و عبادت - مزید نعمت - ممدّ حیات - مفرّح ذات - قلیل و اندک - تقصیر و نقصان - خوان نعمت بی‌دریغ - پرده ناموس بندگان - گناه فاحش - فزاش باد صبا - فرش زمردین - بنات نبات - مهد زمین - خلعت نوروزی - قبابی سبز ورق - قدوم موسم ربیع - اطفال شاخ - عصاره تاک - شهد فایق - نخل باسق - شرط انصاف - صفوت آدمیان - تَمَنّه دور زمان - قسیم و صاحب جمال - جسیم و خوش اندام - وسیم و دارای نشان پیامبری - خصال و سجایا - عذر و انابت - اعراض و انصراف - تضرّع و زاری - سُبْحانه و تَمّالی - عاکفان کعبه - حلیه و زیور - منسوب و نسبت‌داده - واصفان و ستایندگان - تحیر و سرگشتگی - بحر مکاشفت - مستغرق و مدھوش - به طریق انبساط - تحفه و ارمغان - اصحاب و یاران - رزق مقزّر - امر مُطاع - فروگذاری و ترک‌کردن - ثمرت تجربت

املائی ریشه‌ای

وهم، اوهم (خیالات)، توهم، ایهام (به شک و گمان انداختن)، موهم (وهم‌شده)
شَبه، تشابه، مشابه، تشبیه، شبیه، شَبه، شُبّهات، متشابه، اشتباه، آشباه (مانندها، جمع شبه)
شَبیح، اشباح (سایه‌ها)
عظم (بزرگی)، عظیم، عظمت، اعظم (بزرگان)، تعظیم، مُعظّم (بزرگ)، مُعظّم (بزرگوار)
عزم (اراده)، عزیمت (کوچ، اراده، قصد)
قُرب، قُرب (نزدیکی)، قریب (نزدیک)، اقربا (خویشان)، اقارب (نزدیکان)، اقرب (نزدیک‌تر)، متقارب، تقرب (نزدیکی‌جستن)، قُرابت (نزدیکی)، تقریب (نزدیک‌شده)، مقرب (نزدیک)
غربت، غُرب، مغرب، غروب، غریب (ناآشنا، عجیب)، غُربا (جمع غریب)، غُرایب (جمع غریبه، عجایب)، غرابت (دوری)، غریبه
حیات، حَیّ (زنده، قبیله)، احیا (زنده‌کردن، شب‌زنده‌داری)، احیا (زنده‌ها، قبیله‌ها)، ریشه این کلمات با «حیا» (شرم) متفاوت است.
حیاط، احاطه، محیط، محوطه، حیطه
مُطاع، طوع، طاعت، اطاعت، مطاوعت، مطیع
منسوب، نَسَب (نژاد)، انتساب، نسبت، منتسب

منصوب، نصب (قراردادن)، نصیب (بهره)، نصاب (قراردهنده)، انتصاب (گماشته‌شدن)، منصب، منتصب (گمارده)
 ذُلّ، ذلیل، ذلال (جمع ذلیل)، مذلت (خواری)، ذلت (خواری)، ذلالت (ذلیل‌شدن)
 ضَلّ، اِضلال (گمراه‌کردن)، ضلال (گمراه‌شدن)، ضلالت (ضد هدایت)، ضالّه (گم‌گشته، گمراه)
 ظَلّ، ظلال (سایه‌ها)
 زَلّ، مزلت (لغزیدن)، زلزله، زلازل، تزلزل، زلت (لغزش)
 صفوت (برگزیده)، صفا، تصفیه، صافی (خالص)، صفی (گزیده، ناب)، اصفیاء (ج صفی)
 فایق (برگزیده، برتر)، فوق، فوقانی
 تقصیر (گناه، کوتاهی‌کردن)، قُصور (کوتاهی‌کردن)، مَقْصَر
 انبساط (خودمانی‌شدن)، بسط (گستردن)، آسوده‌شدن، مبسوط (شرح و بسط داده شده)، بساط (گستردن)،
 منبسط (گشاده‌رو، خندان، گسترده‌شده)
 اعراض، عارض (چهره)، عرضه (ارائه)، اعتراض، معارضه (ستیزه‌کردن)، معترض، معترض (شکایت، ارائه‌کردن)،
 عریضه (نامه)، عرایض (جمع عریضه)، معرض، عارضه (بیماری)، معارض (مخالف)، عوارض، عرض (آبرو)
 عاکف، اعتکاف، معتکف
 واصف، وصف، توصیف، وِصاف، اوصاف، موصوف
 مفرّج، فَرَح، تفریح
 مستغرق، غرق، غرقه، اغراق، استغراق، غریق
 استرحام (رحم‌خواستن)، رحم، رحیم، مرحوم، مرحمت، ترحیم (مهربانی‌کردن)، ترحم (مهربانی)، ارحام (فامیل)

تمرین‌های املائی

۱- با واژه‌های پیشنهادی جاهای خالی را پر کنید.

- (۱) ثنا / ثنا
 (الف) زان باشد و ز بران را فروغ اندر چراغ
 (ب) ذوق دشنام وی از شهید بیش آمد
 (۲) زلت / ذلت
 (الف) هفتاد از نظر خلق در حجاب
 (ب) شاه با خود آمد استغفار کرد
 (۳) شب / شب
 (الف) به گرد نقطه عالم سپهر دایره گرد
 (ب) زلف شب بر همه جا سایه فکن
 (۴) اشباح / اشباح
 (الف) نظاره کن سوی گلشن که جان است
 (ب) مرا به طبع ز خود تفاوت خاص
 (۵) صبا / صبا
 (الف) تو را و مرا آب دیده شد غماز
 (ب) مژده ای دل که دگر باد باز آمد
 (۶) مطاع / متاع
 (الف) راستی پیش آر و کالای نکوکاری
 (ب) یا کمین بنده را به دستوری
 (۷) منسوب / منصوب
 (الف) پر شاخ وجود، بنده مرغی‌ست
 (ب) خاصه بر یاد آن که کرد خدای
- هم از این شوری و کیلان را نمک در شوربا
 لطف خار غم او را گل خوش خند گذشت
 بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنیم
 یاد جرم و و اصرار کرد
 ندید تو چندان که می‌کند دوران
 ی پیدا زان بید کهن
 همه ارواح و عیان است
 تو را ز لطف به امثال من توجه عام
 و گرنه عاشق و معشوق رازدارانند
 دهدد خوش‌خبر از طرف باز آمد
 من از هر کار بهتر دیدم این بازارگانی را
 ساز در کار خود و مجاز
 به آشیانه تو
 از پی عدل ملک او



۲- در عبارت‌ها و بیت‌های داده‌شده، چند غلط املایی دیده می‌شود؟ شکل صحیح هر یک را بنویسید.

(۱) کودکی راسخ و باسخ، باغ جوانی از شکوفه طرب تازه بود و ریاحین عیش بی حد و اندازه، خواستم که بر امهات بلاد گذری کنم و سفری پیش گیرم. با یاران یکتا و اخوان صفا مشورتی کردم، هر یک سفری را تعیین و عظیمتی را تحسین کردند.

تعداد غلط: املای صحیح:

(۲) تأویل و رخصت را البته در حوالی کراچیت راه ندهند و فرصت مجازات را فرزی متعین شمارند و امضای عزیمت را در تدارک ذلت جانیان و تلافی جرم مفسدان، فخر بزرگ.

تعداد غلط: املای صحیح:

(۳) به سلاح حال تو آن لایق‌تر که به گناه اغرار کنی و به توبت و عنایت، خود را از تبعات آخرت مسلم گردانی و باز رهی.

تعداد غلط: املای صحیح:

(۴) حفظ صورت می‌توان کردن به ظاهر در نماز / روی دل را جانب مهراب کردن مشکل است

تعداد غلط: املای صحیح:

(۵) یاران بر وی مخاصمت بر دست گرفتند و گفتند: بدین سیرت تو رازی نیستیم. چون از صحبت یکدیگر اعزاز نمی‌نماییم، در عادت و سیرت هم موافقت توقع کنیم.

تعداد غلط: املای صحیح:

(۶) در احکام خلائق گمان میل و دورویی توان داشت و حکم ایزدی عین ثواب است و در آن خطا و ذلت و غفلت صورت نبندد.

تعداد غلط: املای صحیح:

پانخ نامه تشریحی

۱- املای صحیح:

- (۱) (الف) سنا، روشنی؛ (ب) ثنا، مدح و ستایش
- (۲) (الف) زلت، خطا و لغزش؛ (ب) زلت (ذلت، خواری و پستی)
- (۳) (الف) شبه، مثل و مانند؛ (ب) شبیح، سایه، کالبد
- (۴) (الف) اشباح، کالدها، تن‌ها، سایه‌ها، سیاهی‌ها؛ (ب) اشباه، همانندان (جمع شبه)
- (۵) (الف) صبا، باد صبا که غغاز و پیام‌رسان عاشق است؛ (ب) باد صبا - طرف صبا؛ جانب سرزمین سبا
- (۶) (الف) متاع، کالا؛ (ب) مَطاع، فرمانروا، اطاعت‌شده
- (۷) (الف) منسوب، نسبت‌داده‌شده؛ (ب) منصوب، گماشته‌شده

۲- تعداد غلط‌ها و املای صحیح واژگان:

- (۱) تعداد غلط: ۲ - املای صحیح: باسق، بلند، بالیده - عزیمت، قصد و آهنگ، کوچ
- (۲) تعداد غلط: ۳ - املای صحیح: کراهیت، ناپسندی، بی‌میلی - فرضی متعین: امر واجب - زلت: جرم
- (۳) تعداد غلط: ۳ - املای صحیح: صلاح، شایستگی (سلاح، ابزار جنگ) - اقرار، اعتراف - انابت، توبه و بازگشت
- (۴) تعداد غلط: ۲ - املای صحیح: محراب، قبله، جهت عبادت (مهراب، نام پادشاه کابل، یکی از شخصیت‌های شاهنامه)
- (۵) تعداد غلط: ۲ - املای صحیح: راضی، خشنود - اعراض، روی گرداندن
- (۶) تعداد غلط: ۲ - املای صحیح: صواب، درست (ثواب، پاداش کار) - زلت، لغزش، خطا



آزمون های جامع

آزمون اول

(پایه ۹۸)

۸۳۷- در کدام گزینه، معنی مقابل همه واژه‌ها درست است؟

- ۱) ویله: ناله (هزیر: هوشیار) (همت: کوشش) ۲) تقریر: بیان (اشباه: سایه‌ها) (مبتنی: ساخته)
- ۳) شوخ: آلودگی (کام: زبان) (استرحام: رحم کردن به کسی) ۴) (عرش: سایبان) (تقریظ: فهرست کتاب) (وقب: بالای کمر)

۸۳۸- معنی مقابل چند واژه، نادرست است؟

- (اهمال: کوتاهی)، (تعاون: یاری رساندن)، (بور: مغرور)، (افگار: بسته)، (تگ: فریب)، (چاشنی: مزه)، (امام: راهنما)، (خشم: خدمتکاران)، (دژم: پشیمان)، (خدو: بزاقت)، (خوالیگر: آشپز)، (زشحه: قطره)
- ۱) دو ۲) سه ۳) چهار ۴) پنج

۸۳۹- معنی کدام گروه از واژه‌ها، تماماً درست است؟

- ۱) (انگاره: نقشه)، (آزم: زمانی دراز)، (باسق: بلند)
- ۲) (اندوه‌گسار: غم‌گسار)، (بزم: محفل)، (بن: پسته وحشی)
- ۳) (اعانت: یاری)، (یحیوچه: وسط)، (بتان: دختران)
- ۴) (استغنا: نیازمندی)، (استشمام: بوییدن)، (استیصال: درماندگی)

۸۴۰- در کدام گزینه معانی مقابل واژه، تماماً درست است؟

- ۱) آشرف: شریف، گرانمایه، افرشته
- ۲) ارتجالاً: شعسرودن، بی‌درنگ، بدون اندیشه
- ۳) توش: توشه، اندوخته، سنگینی و فشار
- ۴) إلزام: ضرورت، لازم‌گردانیدن، واجب‌گردانیدن

۸۴۱- معنی واژه‌های «ایت، رفعت، صافی، غو» به ترتیب کدام است؟

- ۱) پرچم، نامه کوتاه، پاک، فریاد
- ۲) بیرق، والایی، بی‌غش، غریو
- ۳) درفش، بلندی، بی‌گناه، خروش
- ۴) علم، اوج، خلوص، نعره

۸۴۲- مترادف واژه‌های «جود، خوشحال، پیام‌آور، مونس، لایق» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟

- | | |
|---|---|
| الف) رنگین‌سخن ز بخشش خلق است بی‌نیاز | این غنچه بی‌طلب ز دهن زر برآورد |
| ب) به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است | بگش به غمزه که اینش سزای خویشتن است |
| ج) شمع دل دمسازم بنشست چو او برخواست | و افغان ز نظر بازان برخواست چو او بنشست |
| د) زد غوطه به خون، بر لب هر کس زدم انگشت | این غمکده یک خاطر مسرور ندارد |
| ه) به جز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر | که هست گوش دلش محرم پیام سرور |
| ۱) الف، د، ج، ه، ب ۲) د، الف، ج، ب، ه ۳) د، الف، ه، ب، ج ۴) الف، د، ه، ج، ب | |

۸۴۳- معنی چند واژه از ردیف «الف» در ردیف «ب» نیامده است؟

الف) تقریر، تنگ‌مایه، جولقی، تعلل، خذلان، خلنگ، دوات، خور، رُقع

ب) محدود، درمانده، علف جارو، نامه، نوشتن، زنگوله، ساحل دریا، مرکب‌دان، بهانه‌آوردن

- ۱) دو ۲) سه ۳) چهار ۴) پنج

۸۴۴- معنی واژه «بار» در کدام بیت، با معنی این واژه در عبارت «امیر بار نتوانست داد و محجوب گشت از

مردمان، مگر از اطمینان یکسان است؟

- ۱) بارم ده از کرم سوی خود تا به سوز دل
 - ۲) هر نوبتم که در نظر ای ماه بگذری
 - ۳) درختی‌ست، بارش همه گرز و تیغ
 - ۴) آسمان بار امانت نتوانست کشید
- در پای دم به دم گهر از دیده بارم
بار دوم، ز بار نخستین نکوتری
نترسد اگر سنگ بار د ز میغ
قرعۀ کار به نام من دیوانه زدند

۲ سبید دژ: در مرز توران و ایران قرار دارد.

۳ هُجیر: فرمانده دژ^۱

۴ گردآفرید: پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گُژدَهَم است.

۵ گُژدَهَم: پهلوان ایرانی سالخورده که بر سبید دژ فرمان می‌راند. (فرمانروای دژ)

- در نبرد میان سهراب و هُجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود.
- سهراب، نخست می‌خواهد هُجیر را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند.
- آگاهی از اسارت هُجیر، دژنشینان را سراسیمه می‌سازد، اما گردآفرید این واقعه را مایه ننگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبرد سهراب می‌رود.
- شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی (رستم و اشکبوس، گردآفرید)
- گلستان، سعدی (گنج حکمت: عامل و رعیت)
- امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا
- شعر «دلبران و مردان ایران‌زمین» سروده محمود شاهرخی (جذبه)

ادبیات داستانی

تعریف ادبیات داستانی: آثاری که با بهره‌گیری از عناصر روایت، شخصیت، لحن، زمان، مکان و زاویه دید و ... پدید می‌آیند. (مواردی که در این تعریف پررنگ شده‌اند، عناصر داستان هستند.)

قلمرو ادبیات داستانی: ادبیات داستانی همه آثار روایی را در بر می‌گیرد؛ هر اثر روایتی خلاّقانه، در قلمرو ادبیات داستانی، جای می‌گیرد.

انواع یا قالب‌های ادبیات داستانی: قصه، داستان، داستان کوتاه و رمان.

• داستان ظرفی است که نویسندگان به کمک آن، تفکرات، آرزوها و جهت‌گیری‌های فکری خویش و مفاهیم خاص را در آن می‌گنجانند.

مثنوی معنوی، مولانا (طوطی و بقال، دفتر اول)

اخلاق محسنی، حسین واعظ کاشفی (گنج حکمت: ای رفیق!)

داستان «خسرو» نوشته عبدالحسین وجدانی

نصاب الصبیان، (در متن «خسرو» به این کتاب اشاره شده است): کتابی منظوم است اثر ابونصر فراهی که به صورت شعر، معنی بعضی از واژه‌های عربی را آموزش می‌دهد.

لطایف الطوائف، فخرالدین علی صفی (روان‌خوانی: طرّاران)

ادبیات جهان

• در ادبیات جهان، با متن‌ها و شاعران و نویسندگانی آشنا می‌شویم که جغرافیای فرهنگی خارج از ایران را تصویر می‌کنند.

سمفونی پنجم جنوب، نزار قبتانی (۱۹۹۸-۱۹۲۳ م). (سپیده‌دم)

• متن «مزار شاعر» از فرانسوا کوپه

مانده‌های زمینی و مانده‌های تازه، آندره ژید. (عظمت نگاه)

سه پرسش، تولستوی

۱- کتاب درسی فارسی (۱) هم هُجیر و هم گُژدَهَم را فرمانده دژ معرفی کرده است. طبق شاهنامه فردوسی گُژدَهَم فرمانده دژ و هُجیر نگهبان دژ بوده است.



جدول (۱)، آثار + پدیدآورندگان + نظم و نثر

نام اثر	پدیدآورنده	نظم / نثر
اتاق آبی	سهراب سپهری	منثور
اخلاق محسنی	حسین واعظ کاشفی	منثور
اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر	محمد بن منور	منثور
الهی نامه	عطار نیشابوری	منظوم
امثال و حکم	علی اکبر دهخدا	فرهنگ منثور
تفسیر سورۀ یوسف (ع)	احمد بن محمد بن زید طوسی	منثور
خسرو	عبدالحسین وجدانی	منثور
داستان‌های صاحب‌دلان	به کوشش محمدی اشتهاردی	منثور
دریادلان صف‌شکن	مرتضی آوینی	منثور
دیوار	جمال میرصادقی	منثور
سفرنامه	حکیم ابومعین ناصر خسرو، شاعر و نویسنده قرن ۵	منثور
سمفونی پنجم جنوب	نزار قبتانی (۱۹۹۸ - ۱۹۲۳ م)	منظوم ^۱
سه پرسش	تولستوی	منثور
سیاست‌نامه	خواجه نظام‌الملک توسی	منثور
شاهنامه	حکیم ابوالقاسم فردوسی	منظوم
شعر «آی آدم‌ها»	نیما یوشیج (علی اسفندیاری)	منظوم
قابوس‌نامه	عنصرالمعالی کیکاووس	منثور
گلستان	سعدی	نثر آمیخته به نظم ^۲
گوشواره عرش، مجموعه کامل شعرهای آیینی	سید علی موسوی گرماردی	منظوم
لطایف الطوایف	فخرالدین علی صفی	منثور
مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه	آندره ژید	منثور
مثنوی معنوی	مولانا (مولوی یا جلال‌الدین محمد بلخی)	منظوم
مزار شاعر	فرانسوا کوپه	منثور
من زنده‌ام	معصومه آباد	منثور

۱- منظوم ما از اثر «منظوم»، به صورت کلی «شعر» است. می‌دانیم که بسیاری از شعرهای ادبیات معاصر و ترجمه شعرهای ادبیات جهان، به نظم نیست و اصطلاح «شعر منثور» مناسب این آثار است.

۲- براساس کتاب درسی، هر متن منثوری را که در لابه‌لای آن شعری آمده باشد، «نثر آمیخته به نظم» به شمار آورده‌ایم.



۹۶۳- موضوع آثار «مآندهای زمینی و مآندهای تازه، کلیله و دمنه، سیاست‌نامه، قابوس‌نامه» به ترتیب به کدام نوع ادبی مربوط است؟

- (۱) ادبیات تعلیمی - ادبیات داستانی - ادبیات غنایی - ادبیات سفر و زندگی
- (۲) ادبیات غنایی - ادبیات تعلیمی - ادبیات داستانی - ادبیات غنایی
- (۳) ادبیات غنایی - ادبیات تعلیمی - ادبیات تعلیمی - ادبیات تعلیمی
- (۴) ادبیات داستانی - ادبیات غنایی - ادبیات تعلیمی - ادبیات تعلیمی

۹۶۴- توضیح کدام نوع از انواع ادبی، در گزینه‌های زیر کاملاً درست است؟

- (۱) حماسه روایتی است تخیلی از داستان یک ملت که با قهرمانی‌ها، جنگاوری‌ها و رخداد‌های خلاف عادت و شگفت رخ می‌دهد.
- (۲) آثار ادبیات انقلاب اسلامی، تصویری از تحولات فکری - فرهنگی جامعه ایران اسلامی را در دهه اخیر به دست می‌دهد.
- (۳) آثاری که با بهره‌گیری از عنصر روایت، شخصیت، لحن، زمان، مکان و زاویه دید و ... پدید می‌آیند، ادبیات داستانی محسوب می‌شوند.
- (۴) ادبیات تعلیمی بازگ کردن موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله‌ای اجتماعی و پندآموز به شیوه طنز است.

۹۶۵- با توجه به متن زیر مرجع ضمیر «او» و «من» چه کسانی هستند؟ این متن در کدام کتاب آمده است؟
 «بار اول که پیرمرد را دیدم در کنگره نویسندگانی بود که خانه فرهنگ شوروی در تهران علم کرده بود. دیگر شعرا کاری به کار او نداشتند. من هم که شاعر نبودم، و علاوه بر آن، جوانکی بودم و توی جماعت، بُر خورده بودم.»

- (۱) نیما یوشیج، جلال آل احمد، ارزیابی شتابزده
- (۲) جلال آل احمد، نیما یوشیج، ارزیابی شتابزده
- (۳) نیما یوشیج، سهراب سپهری، اتاق آبی
- (۴) جلال آل احمد، سهراب سپهری، اتاق آبی

۹۶۶- سرایندگان «گوشواره عرش، الهی‌نامه و سمفونی پنجم جنوب» به ترتیب چه کسانی هستند؟

- (۱) علی‌اکبر دهخدا، سنایی غزنوی، آندره ژید
- (۲) موسوی گرمارودی، عطار نیشابوری، نزار قبطانی
- (۳) علی اسفندیاری، نظامی گنجه‌ای، آندره ژید
- (۴) موسوی گرمارودی، حسین واعظ کاشفی، نزار قبطانی

تاریخ ادبیات یازدهم

۹۶۷- انتساب چند اثر، به نویسنده یا سراینده آن نادرست است؟

- (پرنده‌ای به نام آذرباد: ریچارد باخ) (عباس میرزا، آغازگری تنها: مجید واعظی) (ماه نو و مرغان آواره: جبران خلیل جبران) (زندان موصول: اصغر رباط‌جزی) (حملة حیدری: باذل مشهدی) (پیامبر و دیوانه: تاگور) (الهی‌نامه: سنایی) (دیوان غربی - شرقی: گوته) (زندگانی بهاء‌الدین ولد بلخی: بدیع الزمان فروزانفر)

- (۱) دو
- (۲) سه
- (۳) چهار
- (۴) پنج

۹۶۸- موضوع و نوع ادبی آثار زیر در کدام گزینه به درستی آمده است؟

«بوستان سعدی - تحفة الاحرار - روزها - غزلیات شمس»

- (۱) ادبیات غنایی - ادبیات غنایی - ادبیات داستانی - ادبیات داستانی
- (۲) ادبیات تعلیمی - ادبیات داستانی - ادبیات غنایی - ادبیات تعلیمی
- (۳) ادبیات تعلیمی - ادبیات تعلیمی - ادبیات سفر و زندگی - ادبیات غنایی
- (۴) ادبیات غنایی - ادبیات سفر و زندگی - ادبیات سفر و زندگی - ادبیات غنایی

(سراسری تجربی ۹۸)

۹۶۹- آثار منسوب به چند نویسنده یا شاعر درست است؟

(تحفة الاحرار: جامی) (روزها: اسلامی ندوشن) (مرصادالعباد: نجم دایه) (جوامع الحکایات و لوامع الزوایات: نصرالله منشی) (فرهاد و شیرین: نظامی)، (هم‌صدا با حلق اسماعیل: نادر ابراهیمی) (حملة حیدری: باذل مشهدی)

- (۱) سه
- (۲) چهار
- (۳) پنج
- (۴) شش

۹۷۰- کدام آثار «همگی»، «نثر آمیخته به نظم» است؟

- ۱) اسرارالتوحید، روضه خلد، منطق الطیر، فیه ما فیه
 - ۲) مرصادالعباد، روضه خلد، کلیله و دمنه، جوامع الحکایات
 - ۳) بهارستان جامی، تاریخ بیہقی، قصه شیرین فرہاد، تمہیدات
 - ۴) گلستان سعدی، تذکره الاولیاء، حملہ حیدری، قصص الانبیا
- ۹۷۱- از میان آثار زیر، چند اثر «منثور» است؟
- (فرہاد و شیرین) (بہارستان) (منطق الطیر) (تحفۃ الاحرار) (مرصادالعباد) (لیلی و مجنون) (اسرارنامہ) (اسرارالتوحید) (حملہ حیدری)

- ۱) چہار (۲) پنج (۳) شش (۴) سہ

۹۷۲- ابیات زیر می‌تواند متعلق به حوزه ادبیات باشد.

«سحر دیدم درخت ارغوانی کشیده سر به بام خسته جانی
به گوش ارغوان آہسته گفتم: بہارت خوش کہ فکر دیگرانی»

- ۱) زندگی‌نامہ (۲) عرفانی (۳) تعلیمی (۴) غنایی

۹۷۳- عبارت زیر را کدام گزینه به درستی پر می‌کند؟

«جلال‌الدین در با ملاقات کرد و کتاب او را ہدیہ گرفت.»

- ۱) نیشابور، عطار، اسرارنامہ (۲) بلخ، عطار، مصیبت‌نامہ
۳) بلخ، مولوی، مختارنامہ (۴) نیشابور، بہاء ولد، اسرارنامہ

۹۷۴- مؤلفان آثار «پرنده‌ای به نام آذرباد، پیامبر و دیوانہ، ماہ نو و مرغان آوارہ، دیوان غربی- شرقی» به ترتیب در کدام گزینه به درستی ذکر شدہ‌اند؟

- ۱) ریچارد باخ - جبران خلیل جبران - رابیندرانات تاگور - یوہان ولفگانگ گوٹہ
۲) رابیندرانات تاگور - ریچارد باخ - یوہان ولفگانگ گوٹہ - جبران خلیل جبران
۳) یوہان ولفگانگ گوٹہ - جبران خلیل جبران - رابیندرانات تاگور - ریچارد باخ
۴) ریچارد باخ - رابیندرانات تاگور - جبران خلیل جبران - یوہان ولفگانگ گوٹہ

۹۷۵- مطالب تمام گزینه‌ها به استثنای گزینه صحیح است.

- ۱) شمس‌الدین تبریزی، اہل تبریز، برای کسب علوم و معارف بسیار مسافرت می‌کرد و از مشایخ فراوانی بہرہ برد.
۲) شمس کہ بہ دلیل سیر و سفر و البتہ جست‌وجو و پرواز در عالم معنا، بہ شمس پرنده معروف بود، در ۲۶ جمادی‌الآخر سال ۶۴۷ قمری بہ قونیہ وارد شد.
۳) مولانا، با ہمہ علم و استادی خویش، در حدود سی و ہشت سالگی، خدمت شمس زانو زد و نوآموز گشت.
۴) مولانا، چنان در معارف شمس تبریزی غرق شدہ بود کہ مریدان خود را از یاد برد و خشم و غضب مریدان را نسبت بہ شمس برانگیخت.

۹۷۶- در کدام مجموعہ، بہ ترتیب دو اثر منظوم از «عطار نیشابوری» و دو اثر از «جامی» معرفی شدہ است؟

- ۱) تذکره الاولیاء، اسرارنامہ، تحفۃ الاحرار، بہارستان
۲) الہی‌نامہ، منطق الطیر، بہارستان، تحفۃ الاحرار
۳) تحفۃ الاحرار، تذکره الاولیاء، روضہ خلد، اسرارنامہ
۴) بہارستان، لیلی و مجنون، فرہاد و شیرین، مرصادالعباد

۹۷۷- ابیات زیر، از محمدرضا شفیعی کدکنی است. او از کدام شاعر کلاسیک ایران، مصرعی را تضمین کردہ است؟

«بیداری زمان را با من بخوان بہ فریاد / و مرد خواب و خفتی / و رو سہ بنہ بہ بالین تنها مرا را کن»

- ۱) سعدی (۲) عطار (۳) حافظ (۴) مولوی



- ۱- گزینۀ «۴» تابناک: روشن، نورانی، رخشنده - خجلی: شرم، حیا، شرمندگی - سهمگن: سهمگین، خوفناک، ترس آور - برازندگی: شایستگی، لیاقت
- ۲- گزینۀ «۱» معنی درست: پیرایه: زیور
- ۳- گزینۀ «۳» یله: آزاد، رها - فلک: آسمان، سپهر، گردون - برازندگی: شایستگی، لیاقت - فرج: گشایش، گشایش در کار و مشکل
- ۴- گزینۀ «۱» الف پیرایه: زیور؛ ب) معرکه: میدان جنگ، جای نبرد؛ ج) فضل: بخشش، کرم، نیکویی؛ د) گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل؛ ه) فروغ: روشنائی، پرتو
- ۵- گزینۀ «۲» فضل: دانش، کرم، بخشش، نیکویی
- ۶- گزینۀ «۲» معنی «دمیدن» در متن سؤال: روییدن، سبز شدن («گهر» در بیت سؤال استعارۀ مصرّحه از گل‌ها و گیاهان است)؛ در سایر ابیات: الف) فوت کردن، پف کردن؛ ج) خواندن دعا و افسون؛ د) پراکنده شدن بوی خوش، منتشر شدن
- ۷- گزینۀ «۳» معنی «خیره» در متن سؤال و ابیات «الف» و «د»: بیهوده، بی سبب؛ در سایر ابیات: ب) سرکش، لجوج، گستاخ؛ ج و ه) حیران، متحیر، مبہوت
- ۸- گزینۀ «۲» الف) نمط: روش، نوع؛ ب) تیزبا: شتابنده، سریع؛ ج) ورطه: مهلکه، زمین پست، هلاکت؛ د) یله: رها، آزاد؛ ه) هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم
- ۹- گزینۀ «۳» معنی «بر» در متن سؤال و مصراع دوم بیت گزینۀ «۳»: طرف، سو، جانب؛ در سایر گزینہ‌ها: ۱) آغوش، بغل ۲) سینه ۳) ثمره، میوه
- ۱۰- گزینۀ «۱» املائی درست: انذار: تہدید و ترسانیدن (انتظار: جمع نظر، دیده‌ها)
- ۱۱- گزینۀ «۴» املائی درست: الف) صاحب‌نسب: نژاده؛ ب) بهر (بحر: دریا). واژگان مهم املائی: الف) قوی حال، جرئت، حسب: فضیلت اکتسابی؛ ب) شهوت، خلال؛ ج) حرص، منسوب؛ د) نظر، منقطع
- ۱۲- گزینۀ «۲» املائی درست: الف) طبع: ذات (تبع: تابع)؛ ب) فراق: فراق تو (نه فراغت: آسودگی)؛ ج) زجر: شکنجه، آزار و اذیت (ضجر: بی‌قراری و تنگدلی)
- ۱۳- گزینۀ «۱» املائی درست: ۱) زهره و جرئت / جرأت ۲) حقارت و خواری ۳) مهلکه و ورطه
- ۱۴- گزینۀ «۴» الف) مُحال: دروغ، بی‌اصل، ناممکن؛ ب) مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند؛ ج) ضایع: تباه، تلف؛ د) نهاد: سرشت، طبیعت
- ۱۵- گزینۀ «۲» نمط: روش، نوع - ورطه: مهلکه، زمین پست، هلاکت - خیره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده - مُحال: اندیشۀ باطل، بی‌اصل، ناممکن - مولع: شیفته، بسیار مشتاق، آزمند
- ۱۶- گزینۀ «۱» معنی درست: مفتاح: کلید
- ۱۷- گزینۀ «۲» معانی درست: ۱) مستغنی: بی‌نیاز، توانگر (استغنا: توانگری) ۲) شکن: پیچ‌وخم زلف
- ۱۸- گزینۀ «۲» معنی «داد» در متن سؤال و بیت دوم: عدل و انصاف؛ در سایر ابیات: ۱) و ۳) فریاد
- ۱۹- گزینۀ «۴» فعل از مصدر «دادن»
- ۲۰- گزینۀ «۴» در بیت «ننگ» به معنی بی‌آبرویی است. در سایر ابیات در معنی «آبرو» به کار رفته است. در «تیمار» در معنی غم و رنج و اندوه است: از شدت غم و رنج، بیمار هستم.
- ۲۱- گزینۀ «۳» تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت - عمل: ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زیر دست بتا به کار می‌رود. - بسزا: لایق، شایسته، سزاوار - رستن: نجات یافتن، آزاد شدن، رها شدن
- ۲۲- گزینۀ «۲» معنی درست: نموده: نشان داده (نه نشان دادن)
- ۲۳- گزینۀ «۲» املائی درست: ۱) بغض و کینه ۲) حوض و باغچه ۳) سفت و محکم
- ۲۴- گزینۀ «۴» املائی درست: آبد: همیشه (عبد: بنده)؛ واژه‌های مهم: ۱) ضمین ۲) غصه، زهر ۳) طبع، غصه



لغت

بدن

آخره*: چنبره گردن، قوس زیر گردن
 بتان*: سرانگشت، انگشت
 تک و پوز*: دکوپوز؛ به طنز، ظاهر شخص به ویژه سر و صورت
 جبهه*: پیشانی
 جبین*: پیشانی
 جناق*: جناغ، استخوان پهن و دراز در جلوی قفسه سینه
 حلقوم*: حلق و گلو
 خرخره*: گلو، حلقوم
 رخسار: چهره، عارض، عذار
 رَنَدخدا*: چانه
 ساعد*: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.
 صدر: سینه
 غارب*: میان دو کتف
 قفا*: پسی گردن، پشت گردن، پشت
 کام*: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان
 کله*: برآمدگی پشت پای اسب
 کنار: آغوش، بغل
 گُرده*: پشت، بالای کمر
 مشام: بینی، حس بویایی
 میان: کمر
 نای: حنجره، گلو
 وجنه: رخسار
 وَقَب*: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم

و ایسته به بدن

آماس*: وَرَم، تَوَرَم
 استشمام*: بوییدن
 تناور*: دارای پیکر بزرگ و قوی
 تکیده*: لاغر و باریک اندام
 جسیم*: خوش اندام
 خدو*: آب دهان، بزاق
 خَطوات*: جمع خُطوه، گام‌ها، قدم‌ها
 خوش‌لقا*: زیبارو، خوش‌سیما

دِلاق*: دراز و لاغر
 رعنا*: خوش قد و قامت، زیبا
 سو*: دید، توان بینایی
 شامه*: حس بویایی
 بشکن*: پیچ و خم زلف
 ضباحث*: زیبایی، جمال
 فربه: جاق، سمین
 کل*: مخفف کچل
 کمر: کمربند

پوشاک و مرتبط با پوشاک

بوقلمون: نوعی دبیای رومی که رنگ آن هر لحظه تغییر می‌کند، هر چیز رنگارنگ، گوناگون.
 پرنیان*: پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر
 پلاس*: جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم درشت و کلفت و کم‌بها.
 تعلیمی*: عصای سبکی که به دست گیرند.
 توزی: منسوب به توز، پارچه نازک کتانی که نخست در شهر توز می‌بافته‌اند.
 جُل*: پوشش به معنای مطلق (آسمان جُل*: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان)
 جیب*: گریبان، یقه
 جیر*: نوعی چرم دِباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند آن‌ها به کار می‌رود.
 خورجینک*: خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است، جامه‌دان.
 دستار*: پارچه‌ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه.
 ردا*: جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند، بالاپوش.
 طلیسان*: نوعی ردا
 عقد*: گردنبند
 قبا*: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن، دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند.



گرده: قرص نان، نوعی نان
ماتده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد.
هلیم: غذایی لذیذ که از گندم پوست‌کنده و گوشت می‌پزند. اصل این کلمه، هلام بوده و ممال شده است و نوشتن آن به صورت «حلیم» نیز متداول است.
ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

جانوران

آبَرَش: اسبی که دارای پوست خال‌دار یا رنگ به رنگ (به ویژه سرخ و سفید) است.
اژی‌دهاک: اژدها
اسد: شیر
بارگی: اسب
باره: اسب
باز: پرنده‌ای شکاری که آن را برای شکار پرندگان تربیت می‌کردند.
بط: مرغابی
بوم: جغد
بهایم: جمع بهیمه، چارپایان، ستوران
تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک
توسن: اسب سرکش، متضاد رام
چلچله: پرستو
دَد: جانور دژنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ
ستوران: جمع ستور، حیوانات چهارپا خاصه اسب، استر و خر (استر: قاطر)
سَمَد: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده، مطلق اسب.
شُغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزء رسته گوشت‌خواران است.
عندلیب: بلبل، هزارستان
غضنفر: شیر
غوک: قورباغه
کبک: پرنده‌ای است وحشی با دم کوتاه و پرهایی به رنگ خاکی که زیبایی راه‌رفتنش مثل است.
کبک دری: کبک دره‌ای که از کبک‌های معمولی بزرگ‌تر است.

کتان: گیاهی است که از ساقه‌های لیاف آن در نساجی استفاده می‌کنند.
گیوه: نوعی کفش، پای‌افزار
لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.
لُنگ: ازار، جامه حتم، پارچه‌ای که بر کمر بندند.
مخنقه: گردن‌بند
معجر: سرپوش، روسری
منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)
نَمَد: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کرک به دست می‌آید و از آن به عنوان فرش استفاده می‌کنند یا کلاه و بالاپوش می‌سازند؛ بالاپوش نمدی

پوشاک جنگ

برگستوان: پوشش جنگاوران قدیم هنگام جنگ، پوشش اسبان و فیل‌ها هنگام جنگ
ترگ: کلاه‌خود
خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می‌گذارند.
درع: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره.
زِرِه: جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند.
کله‌خود: کلاه‌خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند.
گَبر: نوعی جامه جنگی، خِفَتان

خوراک

آغوز: اولین شیرینی که یک ماده به نوزادش می‌دهد.
بُشن: خواربار از قبیل نخود، لوبیا و عدس
چاشنی: مزه، طعم
خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه
شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند.
شهد: عسل
شهد فایق: عسل خالص
قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا
کاجی: غذایی شبیه حلوا که از شکر و آرد و روغن درست کنند.



معالی: جمع مَعَالا، صفات والا	صُور: جمع صورت	جَلال: جمع جُلُل، زنگ‌ها
مفاتیح: جمع مفتاح، کلیده‌ها	ضامیم: جمع ضمیمه	جَنان: جمع جَنَت
مقالات: جمع مقالت، گفته‌ها، نوشته‌ها	طبايع: جمع طبیعت	جَنود: جمع جُنَد
مکاید: جمع مکیده یا مکیدت، حیل‌ها	طَلاب: جمع طالب	الحان: جمع لحن
ملاتکه / ملاتک: جمع مَلک	طوايف: جمع طایفه	حَرَس: جمع حارس، نگهبانان
ملوک: جمع مَلِک، شاهان	عَمال: جمع عامل، کارگزاران	حَقار: جمع حاضر
ممالک: جمع مملکت	عوارض: جمع عارضه، حوادث	خزاین: جمع خزینه و خزانه
مناسک: جمع مَنَسِک و مَنَسَک، رسم‌ها	عوام: جمع عامه	خصال: جمع خصلت
منظر: جمع منظر	عهدود: جمع عهد	خواص: جمع خاصه، خاصان، ویژگی‌ها
مواهب: جمع موهبت، نعمت‌ها	غنایم: جمع غنیمت	خیول: جمع خیل، لشکرها
نِعم: جمع نعمت	فتوح: جمع فتح	دُجی: جمع دُجیه، تاریکی‌ها
نفایس: جمع نفیسه، اجناس نفیس	فراعنه: جمع فرعون	دُول: جمع دولت
نفوس: جمع نَفْس	قرايع: جمع قریحه، ذوق‌ها، سلیقه‌ها	دهور: جمع دهر، روزگاران
نُکت: جمع نکته	کاینات: جمع کاینه، موجودات	دیون: جمع دین، وام‌ها
وَجَنات: جمع وجنه، چهره‌ها، رخساره	کرام: جمع کریم	ریاحین: جمع ریحان
وسائط: جمع وسیطه و واسطه	لطایف: جمع لطیفه	سجایا: جمع سجیه
	لوامع: جمع لامعه و لامع، درخشش‌ها	سطور: جمع سطر
	مِحن: جمع محنت	سماوات: جمع سما
	مراتب: جمع مرتبه	سیر: جمع سیرت
	معارف: جمع معرفت	سیوف: جمع سیف، شمشیرها
	مَعاصی: جمع معصیت، گناهان	شیوخ: جمع شیخ
		صِیان: جمع صبی، کودکان

کلمات هم‌آوا و مشابه

حروف املائی: ع، ط، ح، ه، ذ، ز، ض، ظ، ث، س، ص، غ، ق و وا تغییر یافته

آبد	زمان بی‌نهایت، همیشه	آری	بله
عَبَد	بنده	عاری	برهنه، فاقد
اجل	زمان مرگ	آلی	منسوب به آلت، هر جسمی که دارای اعضا و آلات متعدد باشد.
عَجَل	سریع، شتافتن	عالی	شریف، سرفراز، بلند
آرَش	واحد اندازه‌گیری	تَأجیل	مهلت‌دادن، مقابل تعجیل
عَرَش	تخت پادشاه / ملکوت	تعجیل	شتاب‌کردن
إِزا	مقابل، برابر	تَأَمَّل	اندیشیدن
عَزا	ماتم	تَعَمَّل	به عمل پرداختن